



مقدمه مترجم: موریتزیو لاتزاراتو متفکر انتقادی و اکتیویست ایتالیایی از فیگورهای اصلی چپ اتونومیستی است. او عضو کالج بین المللی فلسفه در پاریس، عضو هیئت دبیران نشریه ی مالتیود و همچنین پژوهشگر دانشگاه پاریس ۱ است. نوشته‌های لاتزاراتو تحت تاثیر مارکس و سنت اسپینوزایی-نیچه ای فلسفه به خصوص چهره‌ی تاثیرگذار این سنت در قرن بیستم یعنی ژیل دلوز و همچنین قرابت‌های آن سنت با شیزوکاوی فلیکس گواتاری است. لاتزاراتو در عمده ی نوشته‌هایش از جمله کتاب‌های ساخت انسان بدهکار (۲۰۱۲)، نشانگان

و ماشین‌ها: سرمایه‌داری و تولید سوپزکتیویته (۲۰۱۴)، حکمرانی با بدهی (۲۰۱۵) به نقد وضعیت نئولیبرال و سوپزکتیویته های تولید شده در آن می‌پردازد. بنا به تحلیل لاتزاراتو در گذر از دوره‌ی تقسیم کار فوردیستی به تقسیم کار پست فوردیستی و جهان‌گستر شدن نئولیبرالیسم در هیئتی سیال و منتشر، دیگر نه تنها زمان کاری بلکه تمام زمان‌ها و زمانمندی‌ها استثمار می‌شوند و سوژه‌ها در تمام ابعاد و جنبه‌های خود تحت انقیاد وضعیت در می‌آیند. متن زیر که ترجمه‌ای است از فصل آخر کتاب "حکمرانی با بدهی" به دنبال نقطه‌ی گسستی رادیکال از وضعیت می‌گردد که آن را در "امتناع از کار"، امتناع همه‌جانبه‌ی سوپزکتیو از قالب‌های تحمیلی بر انسان می‌یابد و آن را به عنوان تنها مسیر شدن‌های آفرینش‌گرانه معرفی می‌کند.

وضعیت:

وضعیت کاملاً خصوصی‌شده، استعماری و مخمور است. فضای عمومی تنها زمانی به زندگی بازمی‌گردد که یک‌سری مجادلات بتوانند جزایر ناهم‌رسان، غیرمسئولانه، ناروشن و

همچنین عرصه‌ی امتناع از «بسیج عمومی»^۱ را فتح کنند، منظور از مجادلات همان چیزهایی است که قادر به ساختِ وضعیت‌ها و امکان‌های جدیدِ بیان‌گری، ساختِ واژگان جدید و کردارهای دموکراتیک هستند.

اعتصابِ کارگران نه تنها با متوقف ساختنِ ارزش‌یابی سرمایه بلکه همچنین با رها ساختنِ کارگران از تقسیم کار، که خود را در آن به‌عنوان جایگاه‌ها و عملکردهایی در حال رقابت می‌یابند، آن‌ها را «برابر»^۲ می‌سازد.

ما باید این وضعیت‌ها را بازتسخیر کنیم، ارزش‌یابی را متوقف سازیم، جریانِ هم‌رسانی/مصرف/تولید را رها کرده و از این مسیر برابری را - که همانا اساسِ سازمان‌دهیِ سیاسی است- از نو احیا کنیم. به علاوه برای پدیداریِ فرآیندِ سوژه‌سازی، نه به شتاب بخشیدن بلکه به کاهشِ

General mobilization^۱
equal^۲

سرعتِ این فرآیند نیازمندیم. ما به «زمان»^۱ نیازمندیم، اما به زمان گسست، به زمانی که «بسیج عمومی»^۲ را متوقف سازد، به زمانی که آپاراتوس‌های استثمار و سلطه را به تعلیق درآورد. ما به «زمان بیهوده‌گی»^۳ نیازمندیم.

تن آسایی:

تن آسایی را در بیانی آبرونیک و در هم‌سویی با پل لافارگ^۴ و ایده‌ی نفی «اصل کار»^۵ اش، اقدامی سیاسی می‌خوانم که از نقش‌ها، کارکردها و معانی تقسیم کار اجتماعی اجتناب و آنها را رد می‌کند تا در عوض به دنبال خلق امکان‌های جدید بگردد.

time^۱

General mobilization^۲

Idle time^۳

Paul lafarge^۴

Dogma of work^۵

چرا باید تن‌آسایی را از برزخ به در آورده و به جنبشِ کارگرانی بازگردانیم که تا به حال آن را فرو گذاشته بودند؟

این امر به ما اجازه می‌دهد که به «امتناع از کار» در مقامِ سرآغازِ اصلی اخلاقی-سیاسی فکر و عمل کنیم که ممکن است ما را به خارج از چرخه‌ی افسون‌شده‌ی تولید، مولد بودن و تولیدکنندگان رهنمون سازد. کار، تولید و تولیدکنندگان به‌صورت هم‌زمان هم نقطه‌ی قوت و هم نقطه‌ی ضعفِ سنتِ کمونیستی بوده است. اما چرا این مسئله به عنوان راهِ رهایی از کار یا رهایی در خلالِ کار مفروض گرفته می‌شود؟ این ابهام هیچ‌گاه روشن نشده است. اما هر چه باشد نباید جانب کار را بگیریم بلکه به عنوان نقطه‌ی شروعِ مبارزه علیه انقیاد همواره می‌بایست امتناع از کار را مد نظر قرار دهیم.

سوسیالیسم:

هنرمندها ایده‌ی «حق تن‌آسای بودن»^۱ کا‌زیمیر مالویچ^۲ را دنبال می‌کنند. او در کتاب کوچک‌اش «تن‌آسایی: حقیقتِ راستینِ نوعِ بشر»^۳ اعلام کرده است که سوسیالیسم به دنبال این است تا مطمئن شود که "همه‌ی انسان‌ها یک راهِ کاریِ مشخصی را دنبال می‌کنند، به طوری که در آن هیچ شخصِ غیرفعالی باقی نماند." [۱] این برنامه‌ی تحقیق یافته‌ی اروپای اولترالیبرالِ امروز است. مالویچ در سالیانِ نخستِ روسیه می‌نویسد و معتقد است که پروبلماتیکِ کار باید به سمت پروبلماتیکِ تن‌آسایی حرکت کند چرا که اگر با کار بی‌ا‌غازیم همیشه هم با کار، یا بدتر از آن با به‌کار گرفته شدن، به پایان می‌رسیم.

۶

The right to be lazy^۱

Kazimirmalevich^۲

Laziness: the real truth of mankind^۳

امتناع از کار ۱:

کنش تن‌آسایانه «بی‌کنشی»^۱ یا «کنش حداقلی»^۲ نیست. بلکه این امر شامل اتخاذ موضعی باعطف توجه به شرایط هستی در جامعه‌ی سرمایه‌دارانه و بیانگر امتناع سوبرکتیوی است که به روابط قدرت مسلط در سرمایه‌داری، یعنی کار (مزد)، تسلط می‌یابد. مارسل دوشان^۳ هنرمندی دیگر، کسی که تمام زندگی‌اش به کتاب لافارگ متعهد ماند می‌گوید: "شرم‌آور است که هنوز برای جان به در بردن مجبور به کار کردیم... برای وجود داشتن مجبور به کار کردیم، حقیقتاً خفت‌بار است." [۲] این عبارت در دوره‌ی سرمایه‌داری شناختی و تکنولوژی‌های جدید، فیس‌بوک، گوگل و غیره همچنان معتبر است.

Non-action^۱

Minimal action^۲

Marcel duchamp^۳

امتناع از کار تنها مربوط به مسئله‌ی کارگرها نیست؛ بلکه مشخصاً به این معناست که امتناع نمی‌خواهد به‌عنوان یک کارکرد، نقش یا هویتی از پیش تعیین شده در و با تقسیم کار اجتماعی-تعیین یابد. از این منظر کارگر کارخانه‌ای، هنرمند، زن، و «کارگر شناختی»^۱ دقیقاً یک چیز هستند. با یا بدونِ رئیسی مستقیم همه‌گی در روابطی استثمار و سلطه جویانه گماشته شده‌ایم. تولید برای بازار، به شیوه‌های مختلف همه‌ی ما را قربانی اقتصاد و بینواسازیِ سوبرژکتیو و همچنین قربانیِ سلب مالکیت، به‌هنجارسازی و استانداردسازی از دانش، مهارت و زندگی‌های مان می‌کند.

امتناع از کار ۲:

نئولیبرالیسم در واکنش به امتناع از کار کارگران بر امتدادِ خطوطِ هم‌گذاریِ صنایعِ بزرگ‌مقیاس شکل گرفت. نئولیبرالیسم وعده‌ی خودتحقق‌بخشی را از خلال کار بر

^۱ Cognitive worker

اساس کاسب‌کاریِ فردی، آزادی با هنرِ مصرفِ شخصی و اجتماعی‌سازیِ وثیق با عمومی‌سازیِ ارتباطات را وعده داده بود. این وعده‌ها نشان‌گر چیزهای از پیش معینِ ناگفته‌ای بود که کم‌کم کشف و عیان شد: از سویی اشکالِ جدیدِ انقیاد و بردگی وجود داشت و از سویی دیگر فردی‌سازی، وابستگی، فقر و نابرابری. همه‌ی این‌ها ماهیتِ حقیقیِ خود را در خلقِ انسانِ بدهکار، بحرانِ اقتصادی، تحمیلِ ریاضت و اتوریتته‌ی بحران‌های ماندگار آشکار کردند.

یورشِ همه‌جانبه‌ی سرمایه‌داری از سال ۲۰۰۷ اما شامل رادیکالیتته‌ی جدیدی نیز می‌شود چرا که بار دیگر امتناع در برابر کار را بر اساسِ قواعدِ «سرمایه‌ی انسانی» آشکار ساخت. امتناعی در برابر کار در مقام یک مصرف‌کننده، فرد هم‌رسان و ارتباطی، کاربر یا شخصی بیکار و همچنین امتناع از هویت‌های جنسیتیِ هنجارین، امتناع از مجموعه

تکنیک‌های حکومت‌مندی و همه‌ی روش‌های ارزش‌یابی و
انقیاد/بردگی.

امتناع از کار ۳:

باید هم‌اندازه‌ی «کار» - یا شاید حتی بیش‌تر از آن - بر
«امتناع» انگشتِ تاکید گذاشت، چرا که اگر معتقدیم که
ماهیت کار تغییر یافته است، تنها گسستی سوژکتیو که
بیانگرِ امتناع است می‌تواند در معنای اقدامی سیاسی ظهور
یابد. امتناع سیر زمان (و تاریخ) را دچار گسست می‌کند،
قبل و بعدی تأسیس می‌کند که پیش از هر چیز سوژکتیویته
را متأثر می‌سازد. در خلال این قبل و بعد است (نظیر می
۶۸) که سوژه‌ها ساخته و وا-ساخته می‌شوند.

کار اجباری:

از زمانِ پیدایشِ نوعِ بشر، تمام نسل‌هایی که بیش‌ترین
زمان‌شان قربانیِ کار شده است همان افراد بداقبالی هستند

که در دوران سلطه‌ی سرمایه متولد شده‌اند. هر رشدی در تولید، هر کشف و اختراعی در علم و تکنیک به جای این که زمان را از بند رها کند هر چه بیش تر نوع بشر و انسانیت را به سرمایه زنجیر می‌کند و از همین روست که سرمایه مجموعه‌ی متکثری از زمانمندی‌ها را تشکیل می‌دهد که همه‌گی در سود تغییر شکل یافته‌اند. مسئله‌ی معاصر امتناع از کار در نسبت با مسئله‌ی امتناع کارگرهای کارخانه، به شکل عمیق‌تری می‌تواند سرمایه را تحلیل ببرد چرا که استثمار معاصر، جامعه را در مقام یک کل و سوپروکتیویته را در تمام ابعادش متأثر می‌سازد. آن چه که گروگان گرفته شده «انسان‌شناسی» دوره‌ی مدرن در معنای عام آن است. (سوژه، فرد، آزادی، همه‌شمولی و دربرگیری همه‌ی افراد- که به شیوه‌ای نرینه‌سالار عمل می‌کند-)

میان سرعت و سکون:

شیوه‌های جدید امتناع از کار شامل اشکال ویژه‌ی اقداماتی می‌شوند که میان انباشت بی‌پایان سرمایه‌دارانه و ثبات لایتغیر جوامع سنتی، میان سرعتِ مردم‌شتابانِ جریان پول و دورِ باطلِ کار، و همین‌طور میان مصرف و هم‌رسانی قرار می‌گیرد تا زمانمندیِ امرِ ممکن را آشکار سازد، زمانِ گشوده‌ی دیرنده‌های متکثرِ اکنون و همچنین فضا-زمانِ بسط‌یابنده‌ی متفاوتی را در بالاترین و پایین‌ترین سرعت‌ها عیان کند. این زمانِ «درمیان / بینابین»^۱ باید بتواند با کمک ماشین‌ها و تکنولوژی به درونِ زمانِ سازمان‌دهی حلول کند. دیگر جایی برای تکنولوژی‌هراسی نیست، چرا که بالاترین سرعت‌ها درست به اندازه‌ی آرام‌ترین‌شان در حقیقت سرعت‌های ماشین‌هایی هستند که دیگر از قید و بند ارزش‌یابی و تصرفِ ارزشِ اضافه رها شده‌اند. [۳]

امتناع، درست همانند اعتصاب، بسیج عمومی شده‌ای که تحت فرمان سرمایه قرار دارد را به تعلیق درمی‌آورد. امتناع، سیرِ زمانِ تقویمی را متوقف و دیگر جنبش‌ها، سرعت‌ها و ریتم‌ها را آشکار می‌سازد. برای دلوز دست‌یابی به این زمان‌مندی رجحانِ بیشتری نسبت به زمانِ از پیش تعیین شده دارد که برای مارسل دوشان در فیگورِ تن‌آسای تجلی می‌یابد. اما این فیگورِ مفهومی و وجودی چگونه می‌تواند در فیگوری سیاسی استحاله پیدا کند؟

زمان:

ما نیازمندِ روشِ دیگری برای گذرانِ زمان هستیم. اگر برای سرمایه‌دار زمان مساوی با پول است، برای شخصِ تن‌آسای «سرمایه، زمان است»^۲ سرمایه دائماً در فرایندِ بازتصاحبِ تمامِ زمان‌مندی‌هایی است که امتناع از کارِ کارگران رهاش

deleuze^۱
Capital is time^۲

ساخته بود. نزاعی تازه بر سر زمان در حال شکل‌گیری است که سوخت خود را از بازستاندن ثروت اجتماعی انباشت شده می‌گیرد. دگردیسی مجدد پول به زمان موجود و در دسترس، و همچنین دگردیسی ثروت به امکان‌ها، نه تنها به معنای نزاع بلکه همچنین به معنای فرایند لازم برای سوژه‌سازی نیز هست.

زنانه / مردانه:

کنش تن‌آسایانه هویت‌زدایی می‌کند. این کنش مقدمه‌ای است برای ورود به جهانی که حول اقدامات منحل‌کننده‌ی هویت‌ها-خصوصاً هویت‌های جنسیتی- شکل گرفته است. از عهد باستان تا به حال، همه‌ی فعالیت‌ها (جنسی، سیاسی، تولیدی) با نام مرد مشخص می‌شد و زنان تنها جسمی تابع و منفعل قلمداد می‌شدند. حتی دموکراسی یونانی هم

ذیلِ کنشِ سیاسیِ مختص به مردان شناخته می‌شود. «دموکراتیک کردن بندگی» توسط سرمایه‌داری، نه در کنش سیاسی بلکه در تولید انجام شده است اما با این حال تولیدکنندگان هنوز هم مردان‌اند و کار همچنان بیان‌گر مردانگی است. تمایز میانِ فعالیتِ (مردانه) و غیرفعالِ (زنانه) را حتی در دانش‌های اجتماعی نظیر روانکاوی، که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم جایگاه ویژه‌ای یافته بود، هم می‌توان پیدا کرد. برای فروید، فعالیت با قضیبِ پدر بازنمایی می‌شود و اگر شما فاقد آن باشید، چیزها، به حکم این‌که فقدان را به نمایش می‌گذارید، می‌توانند جنبه‌ای خدعه‌آمیز و فریب‌کارانه به خود بگیرند. کنش تن‌آسایانه هویت‌ها را تعلیق و شدن‌های نو^۲ را

فتح می‌کند، نرینه‌گی کنش و کار را فرومی‌ریزد و
استیلای زن و طبیعت را زیر سوال می‌برد.

ادراک و احساس:

با این‌که هدف سرمایه‌داری تولید پول است اما
چرخش سرمایه اثراتی ورای جنبه‌ی اقتصادی صرف
به همراه دارد. سرمایه ادراک و حسانیت ویژه‌ای به ما
می‌دهد چرا که این دو ابزارهای کارکردی هر کنش و
اقدامی هستند. ما ملزومات صورت‌پذیرفتن هر
کنشی را مشاهده و احساس می‌کنیم. برای تغییر
ادراک و مسیرهای احساس‌مان می‌بایست که
مسیرهای کنش‌گری و در نهایت مسیرهای زیست‌مان
را تغییر دهیم. کنش‌تن‌آسایانه دقیقاً در نقطه‌ی مقابل

هدف/ارانه^۱ی کنش تولید سرمایه‌دارانه‌ای است که در آن هدف (پول) همه و فرآیند هیچ است. اگر تولید پولی در کار نباشد تقریباً پایانی هم وجود ندارد. به بیانی دیگر، امتناع از کار به صورت تمام و کمال به معنای سرمایه‌گذاری در فرآیندها، بسط و گسترش‌ها، و شیوه‌های جمعی تکینه‌سازی است.

تن‌آسایی و بیکاری:

شخص بیکار «تن‌آسای» نیست، برای بیکاری همیشه زمان‌مندی سرمایه‌دارانه‌ای وجود دارد. اما همان‌طور که برای هر کس دیگری امکان‌پذیر است، شخص بیکار هم ممکن است تن‌آسای بشود و تن‌آسایی را بنابر فهم ارزش کارکردن بر خود و همچنین بر اساس

^۱Purpose/driven

فهمیدنِ ارزشِ تغییرِ ریشه‌ایِ ادراکِ آن‌هم با عنایت و توجه به خود، دیگران و جهان، جامه‌ی عمل بیوشاند.

زندگی:

سرمایه‌ای که زندگی را استثمار می‌کند هم‌ارزِ زندگی‌ای که در انطباق با سرمایه قرار دارد نیست. متمایز کردنِ زندگی از کار، درست همانطور که مزدبگیر می‌تواند کار را از کارگر متمایز کند، همواره امکان‌پذیر است. حتی هنرمندی که ممکن است به عنوانِ صورتِ مثالیِ سرمایه‌ی انسانی فهم شود نیز کسی است که می‌تواند کار هنری را از زندگی متمایز کند. "می‌خواهم از نقاشی و از هنر به عنوان راهی برای بنا نهادنِ یک شیوه‌ی زندگی - *modus vivendi* - و راهی برای فهمِ زندگی استفاده کنم، به

بیان دیگر سعی می‌کنم به جای اینکه زندگی‌ام را صرفِ خلقِ آثارِ هنری در قالب نقاشی کنم، خودِ زندگی را به‌عنوان اثری هنری خلق کنم [...] نکته‌ی مهم، زندگی کردن و داشتن منشی ویژه است. این منش همان چیزی است که نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، و هر کاری که انجام می‌دهم و در معنایی عام‌تر همه چیزم را تعیین می‌بخشد" (مارسل دوشان). [۴] از آن رو که فرآیند سوژه‌سازی وظیفه‌ای است که همواره باید عهده‌دارش شویم پس لاجرم این نوع از تمایزگذاری نیز همواره باید امکان‌پذیر شود. ایمان به نئولیبرالیسم، ایمانی که با این وعده که هرکسی می‌تواند زندگی با اصالتی را برای خود فراهم کند بر ما تحمیل شده بود، اکنون در آستانه‌ی سقوط قرار گرفته است. حال باید پرسید که فکر کردن به زندگی

جمعی به مثابه اثری هنری، در مقابلِ زندگیِ فردی، به چه معناست و چطور ممکن می‌شود؟

فرایند دموکراتیک:

فرایند دموکراتیک، امر شناختی یا امر غیرمادی یا هر تعریف دیگری که از تولید به دست آمده باشد و بخواهد کنش سیاسی را محدود کند نیست؛ بلکه این فرایند ظرفیتِ ساختِ امکان‌های جدید و امتناع و خروج از دسته‌بندی‌ها، هویت‌ها و نقش‌های تقسیم اجتماعیِ کار را فراهم می‌آورد. امتناع و بالقوه‌گی‌هایش برای کنش سیاسی به صورت مستقیم از «کار»^۱، نقش‌ها و کارکردهایی که با آن تعیین یافته‌ایم استنتاج نمی‌شود. امتناع نشان‌گر کنشی است که تقسیم کار را انکار می‌کند و رو به امر غیرممکن

labor^۱

مستتر درون تقسیم کار گشوده می‌شود. کنش
تن‌آسایانه نیازی به ذوق هنری، مهارت ویژه‌ی
شناختی یا حرفه‌ای ندارد. هر کسی می‌تواند
انجام‌اش دهد.

اما تن‌آسایی از چه راهی می‌تواند بدل به موتور محرک
فرآیند جمعی سازمان‌دهی شود؟ سازمان‌دهی
زمانمندی ویژه‌ای دارد. تجارب سیاسیِ اخیرم در
پروژه‌ای^۱ به من آموخته است که فرآیند دموکراتیک با
اتکا بر گسست، بسیج‌زدایی^۲ و بازپس‌گیریِ زمانی
مکفی برای کشف نیروهای سوپراکتیو و تولیدات و
سازماندهی و بازترکیب‌بندی‌های این نیروهاست که
امکان‌پذیر می‌شود. سرعت و سهولت تمرکزگرایی

دموکراتیک با شبکه‌های اجتماعی که بر پایه‌ی مدل بازار سهام صورت گرفته‌اند نمی‌تواند مسئله را حل کند بلکه شرایط لازم برای استفاده و سازماندهی سرعت‌های نامتجانسی که این نزاع و امتناع خواهان‌اش است چیزی نیست جز بسط و گسترشی همواره درگیر در نا-جنبش‌های بسیج‌زدایی^۱.

ماشین جنگ:

ماشین جنگ و سرمایه باید از کار بیفتد. بدون توانایی تأسیس و برقراری روابط قدرت جدید، به‌کار بستن دلالت‌ها و تکینگی‌های ناشی از امتناع از کار، امری غیرممکن است. امتناع از کار معنی

^۱Non-movements of demobilization

دیگری جز این نمی‌دهد. امتناع از کار آن‌طور که در میان نظریه‌پردازان مبارزه‌ی کارگران کارخانه‌ای مطرح بود ارجاعی به حزب یا دولت نمی‌دهد. فکر کردن به حزب یا دولتِ هماره در حالِ شدنِ مربوط به جنبش‌های فمینیستی یا کارگرانِ موقتی و عاریه‌ای که بر خلافِ کارگرانِ کارخانه انتخاب‌های استراتژیکِ دیگرگونه‌ای دارند امری دشوار می‌نماید: این امر نیازمند چسبیدن به مفهوم امتناع از کار و بالقوه‌گی‌های سیاسی‌اش آن‌هم با به‌کار انداختنِ تمامِ امکان‌هایش است. در نهایت لزوم کشف، تولید، و هم‌آیندسازیِ زمانمندی‌ها و سوپراکتیویته‌های ناهمگن و نهادهای مختص به هر یک از آن‌ها نیازمندِ طفره‌روی و اجتنابی دائم از انقیاد و بندگیِ گسترش یافته توسط اشکالِ مختلفِ حکومت‌مندی است.

این متن ترجمه‌ای است از فصلِ آخرِ کتابِ حکمرانی
با بدهی:

Lazzarato, Maurizio. (2015). *Governing by debt*. South Pasadena: Semiotext(e) press.

References:

1. Kazimir Malevich, *la pareses comme verite effective de l'homme* (Paris: Allia, 2000), 14.
2. Quoted in Bernard Marcade, *laisser pisser les merinos: la pareses de Marcel Duchamp* (Paris: L'Échoppe, 2006), 456.
3. I refer the reader to a book I wrote some time ago: *Videophilosophie* (Berlin: B-books, 2002).

4. Quoted in Bernard Marcade, *Marcel Duchamp. La vie a credit* (Paris: Flammarion, 2007),157.